

وهابیت تکفیری (دوران تاسیس و تثبیت)

وهابیت تکفیری (دوران تاسیس و تثبیت)

وهابیت از ابتدای پیدایش و شکل‌گیری خود عقایدی بر خلاف عقاید سایر مسلمانان داشت. بر اساس عقیده آنها مسلمانانی که بر خلاف عقیده آنها نظر می‌دادند کافر و مشرک می‌باشند. حکم به تکفیر نزد وهابیان عقیده‌ای بسیار رایج و معمولی است و با کوچکترین مخالفتی از سوی طرف مقابل، حکم تکفیر وی صادر می‌شود. در این مقاله تکفیر و بنیانگذاران این اندیشه توضیح داده خواهد شد.

1. مقدمه

در قرن دوازدهم، با ظهور محمد بن عبدالوهاب در منطقه‌ی نجد، اندیشه‌ی تکفیر، از حوزه‌ی نظر وارد مرحله‌ی عمل شد. در این مرحله، محمد بن عبدالوهاب واژه‌هایی مانند «شُرک» و «کفر» را به سادگی درباره‌ی مسلمانان به کار برد و خون، مال و ناموس آنان را مباح شمرد. در دوره‌های بعد نیز پیروان وی با تکیه بر دیدگاه‌های افراطی او و با کمک آل سعود و انگلستان، روش وی را هم‌چنان ادامه می‌دهند. در این فصل، دیدگاه‌های تکفیری محمد بن عبدالوهاب، و تکفیرهای مطلق و معین وی و پیروانش بررسی خواهد شد.

2. محمد بن عبدالوهاب و اندیشه‌ی تکفیر

نه تنها در قرون اخیر، بلکه در طول تاریخ اسلام، به جز خوارج، کسی همانند محمد بن عبدالوهاب مسلمانان را تکفیر نکرده است. تمامی کتاب‌ها و رساله‌های اعتقادی وی، لبریز از تکفیر نه تنها عوام مسلمانان، بلکه علمای اسلامی است. محمد بن عبدالوهاب در تکفیر، حتی به مبانی ابن تیمیه نیز وفادار نماند و خون و مال و ناموس مسلمانان را مباح شمرد. البته او در برخی از نامه‌هایش که بیش‌تر جنبه‌ی سیاسی دارد، ادعا کرده است که مسلمانان را تکفیر نکرده و نسبت‌هایی که به وی در تکفیر مسلمانان داده‌اند، کذب است. او در نامه‌ای، درباره‌ی تکفیر عموم می‌نویسد:

(ص 316)

«سبحان الله! نسبت تکفیر به من بهتان بزرگی است»؛

اما با نگاهی گذرا به آثار وی، به سادگی اوج تکفیر مسلمانان، اعم از شیعه و سنی، در اندیشه وی و دیده می‌شود.

از سوی دیگر، در برخی از نامه‌ها ادعا می‌کند که وی هیچ مسلمانی را تکفیر نکرده و تنها مشرکان را تکفیر نموده است. برای نمونه، در نامه‌ای به اهل ریاض و منفوحه می‌نویسد: «ما مسلمانان را تکفیر نکرده ایم. چرا چنین چیزی می‌گویید؟ ما مسلمانان را تکفیر نکرده ایم؛ بلکه فقط مشرکان را تکفیر می‌کنیم».

محمد بن عبدالوهاب در این جملات با توجه به معیار خود، مسلمان و مشرک را تعریف میکند و چنان که خواهد آمد، بر اساس معیار وی، نه تنها مردم ریاض و منفوحه، بلکه بیش‌تر مسلمانان - به جز وهابیان - در زمره‌ی کفار قرار می‌گیرند.

چنین ادعاهایی، ناخودآگاه یادآور گفته‌های ابن تیمیه در حوزه‌ی تکفیر است؛ چنان که از ابن

تیمیه در حوزه ی نظریه پردازی، شخصیتی مخالف تکفیر دیده می شود؛ اما در مقام عمل، بنیان گذار اندیشه ی تکفیر در قرون گذشته، کسی جز او نیست. تفاوت مهم محمد بن عبدالوهاب با ابن تیمیه در این است که ابن تیمیه در مخالفت با تکفیر، نظریه پردازی کرد و دیدگاهی علمی را تبیین نمود؛ در حالی که محمد بن عبدالوهاب، صرفاً در قالب گزاره هایی کلی و سلبی، تکفیر را از خود نفی می کند. هم چنین هر چند ابن تیمیه مذاهب، افراد و گروه های مختلفی را تکفیر کرد، اما این تکفیر هرگز جنبه ی عمل گرایانه به خود نگرفت؛ در حالی که محمد بن عبدالوهاب به اندیشه ی تکفیری خود جامه ی عمل پوشاند و جنایت های بسیاری را شکل داد.

(ص 317)

برای فهم اندیشه ی وهابیت در زمینه ی تکفیر، باید به مبنای وی اشاره کرد. معیار کفر و ایمان در اندیشه ی محمد بن عبدالوهاب، قرائتی است که ی از مفهوم توحید ارائه می کند:

« لا خلاف ان التوحید لابد ان یکون بالقلب و اللسان و العمل، فان اختلف شی من هذا لم یکن الرجل مسلماً». [1]

« خلاقی نیست که توحید باید به قلب، زبان و عمل باشد؛ و اگر خللی در هر یک از این ها وارد شود، انسان مسلمان نیست ».

در فصول گذشته گفته شد، به عقیده ی وهابیان، توحیدی که پیامبران برای آن مبعوث شده اند، توحید الوهی (عبادی) است. [2] با توجه به مبنای معنی شناسی وهابیت که همان ظاهر گرای است، مطلق خضوع و خشوع، عبادت است و هر عملی که همراه با خضوع و خشوع باشد و برای غیر خدا انجام شود، عبادت تلقی می شود. [3] این در حالی است که توحید عبادی - الوهی - یکی از متعلقات ایمان است، و خود مرکب از صورت (عمل) و نیت است. [4] بنابراین، اگر صورت عملی منافی با توحید عبادی باشد، اما نیت پرستش و اعتقاد به ربوبیت در آن نباشد، عبادت نیست؛ هر چند ممکن است خود صورت عمل نیز مشروع نباشد. [5] (ص 318) از سوی دیگر، محمد بن عبدالوهاب و پیروانش اموری را مصداق کفر می شمارند که هیچ یک از مذاهب اسلامی، نه از نظر صورت (عمل) و نه از نظر نیت، نه تنها آن ها را مصداق کفر نمی دانند، بلکه با تکیه بر آیات، روایات و سیره ی مسلمانان، آن ها را مشروع و مستحب می شمارند. وهابیان اموری مانند توسل، زیارت، طلب شفاعت از اولیای الهی، و سفر برای زیارت را مصداق عبادت می دانند و آن را موجب خروج از دین و ارتداد مسلمانان می شمارند. محمد بن عبدالوهاب، مسلمانان را به خاطر انجام این اعمال کافر می شمارد؛ در حالی که آنان نماز می خوانند؛ روزه می گیرند؛ برای خدا حج و عمره به جای می آورند؛ و در یک جمله، خداوند را می پرستند و نه تنها در قلب و زبان، بلکه حتی در عمل نیز موحدند. [6]

جدای از این موارد، در فصول گذشته بیان شد که فرد با شهادتین، مسلمان، و با تصدیق قلبی، مؤمن می شود؛ اما محمد بن عبدالوهاب حتی مسلمان بودن را مرکب از اقرار به زبان، تصدیق به قلب، و اعمال می داند و معتقد است که « اقرار کفار - مسلمانان - به توحید خداوند، موجب حرمت خون و اموال آنان نمی شود ». [7]

در مجموع، چنین قرائتی از توحید، یادآور اندیشه ی خوارج در باب ایمان است که به تلازم میان ایمان و عمل قائل بودند. آنان مرتکب کبیره را کافر، و قتل او را جایز می دانستند. وهابیان نیز با تعریف ابداعی از توحید، هر عملی را که به نظرشان منافی با

(ص 319)

توحید وهابی باشد - هر چند نیت و انگیزه ی مشرکانه نداشته باشد - کفر تلقی می کنند و خون و مال مسلمانان را مباح می شمارند.

تفاوت عمده ی خوارج با وهابیت این است که خوارج گناھانی را موجب خروج از دین می

دانستند که همه ی مسلمانان به گناه بودن آن اعتقاد داشتند، با این تفاوت که خوارج مرتکب گناهان کبیره را خارج از دین می دانستند، ولی مسلمانان چنین شخصی را فاسق می شمردند؛ اما وهابیان اموری را شرک و کفر می شمارند که مسلمانان آن ها را مصداق شرک و کفر نمی دانند و برعکس، قرآن و حدیث و سیره ی مسلمانان، مشروعیت و مقبولیت آن ها را تأیید می کند.

در مجموع، تمامی علمای وهابیت از آغاز تاکنون، معتقدند که « اقرار به شهادتین فایده ای ندارد و مانع تکفیر نیست » [8] و محترم بودن خون و مال، « صرفاً با اعتقاد به توحید، التزام به احکام آن، دوری از شرک، و براءت از مشرکان امکان پذیر است ». [9]

3. محمد بن عبدالوهاب و تکفیر مسلمانان

در تمامی آثار محمد بن عبدالوهاب، از کتاب ها گرفته تا نامه ها، تکفیر مسلمانان مشاهده می شود، وی در « کشف الشبهات » رسماً علمای اسلام را مشرکان زمان نامیده و حکم تکفیر آنان را صادر کرده است. [10]

او پا را از این فراتر گذاشته، حتی مسلمانان را از مشرکان زمان پیامبر گرامی اسلام (صلی اله علیه و آله) بدتر فرض کرده است. وی برای آن که مسلمانان عصر خود را از مشرکان بدتر نشان دهد، مشرکان را افرادی اهل عبادت، حج و صدقه، و انسان هایی با خدا (ص 320) معرفی می کند و فلسفه ی بعثت پیامبر را صرفاً دعوت آن ها به عدم واسطه قرار دادن مخلوقات میان خدا و آنان می داند! [11]

ابن عبدالوهاب به ستایش مشرکانی می پردازد که با پیامبر خدا جنگیدند؛ حتی به صورت زبانی از گفتن « لا اله الا الله » خودداری کردند؛ برای خدا شریک قائل بودند؛ قیامت را قبول نداشتند؛ شراب می نوشیدند؛ دخترانشان را زنده به گور می کردند؛ نقشه ی قتل پیامبر را کشیدند؛ [12] و به تعبیر قرآن، در لبه ی پرتگاه آتش قرار داشتند؛ [13] و آن قدر پیامبر را آزار دادند که آن حضرت فرمود: « هیچ پیامبری مانند من اذیت نشد ». هم چنین وی مسلمانانی را نکوهش می کند و از مشرکان پیش از اسلام بدتر می شمارد که در وجودشان عشق به اسلام و پیامبر شعله می کشد؛ حج به جا می آورند؛ روزه می گیرند؛ به سوی کعبه نماز می خوانند؛ به معاد و قیامت اعتقاد دارند؛ مؤمن به (ص 321) غیب هستند؛ و در مجموع، تمامی متعلقات ایمان را پذیرفته اند. در مجموع، فضیلت تراشی برای مشرکان و آن هم برای تکفیر مسلمانان، در جهان اسلام سابقه ندارد. [14] در « کشف الشبهات »، مسلمانان - اعم از علما و عوام - بارها به صورت مستقیم و غیر مستقیم تکفیر شده اند. [15] به گفته ی محمد بن عبدالوهاب: « توحیدی که کفار آن را انکار می کردند، توحید عبادی بود؛ چیزی که مشرکان زمان ما آن را اعتقاد می نامند ». [16]

مراد وی از « اعتقاد »، اشاره به کتاب هایی است که توسط علمای اسلامی در حوزه ی عقاید نگاشته شده است. بنابراین در نگاه وی، همه ی علمای کلام و عقاید مشترکند. او سپس پیروان خود را موحد می خواند و می گوید:

« یک عامی از موحدان، می تواند هزار عالم از مشرکان را شکست دهد ». [17] (ص 322) او هم چنین ادعا می کند که از قرآن پاسخ هایی برای مشرکان دارد [18] که مراد از وی از مشرکان، علمای اسلامی است که از طریق آیات و روایات به اثبات عقاید اسلامی می پرداختند. [19]

وی در پایان کتاب « کشف الشبهات »، هر کس را که با عقیده ی وی مخالف باشد، کافر می شمرد و موانع تکفیر را صرفاً اکراه و اجبار معرفی می نماید و ادعا می کند که اگر کسی عملی

را که وی کفر می داند انجام دهد یا سخنی بگوید که بوی کفر بدهد، او پس از ایمان کافر شده است؛ خواه چنین عملی را به سبب ترس، مدارا یا حفظ خانواده، عشیره و مال انجام داده و یا به عنوان مزاح چنین گفته باشد. [20]

محمد بن عبدالوہاب رسماً اعلام می کند که: « بسیاری از اهل این دوران و دوران های گذشته، خود را به دو چیز فریب می دهند. ... دوم، بیش تر آن ها گمان می کنند که انتسابشان به اسلام و گفتن شهادتین، خون و مال آنان را محترم می کند». [21]
از سوی دیگر، لازمه ی دیدگاه وهابیت و در رأس آنان محمد بن عبدالوہاب، کفر تمامی مسلمانان، حتی بخش بزرگی از صحابه است؛ چرا که مسائلی همچون طلب (ص 323) شفاعت، زیارت و توسل، جزو سیره ی مسلمانان بوده است و در طول تاریخ اسلام، تمامی فرق و مذاهب اسلامی به آن پایبند بوده اند و تا پیش از حمله ی وهابیان به مدینه ی منوره، مسلمانان به پیامبر گرامی اسلام (صلی اله علیه و آله) و بزرگان آرمیده در بقیع متوسل می شدند و آنان را گرامی می داشتند و امروز نیز در اقصی نقاط عالم اسلامی، اسلاف بزرگ جهان اسلام، مورد احترام مذاهب اسلامی هستند. [22]

به عقیده ی او، علمای نجد وقضات آن - که پیرو مذهب حنبلی بودند - اسلام را نمی شناسند [23] و معنی کلمه ی « لا اله الا الله » را نمی دانند و میان دین محمد بن عبدالله و دین عمر بن لحي - بنیان گذار بت پرستی در میان مشرکان پیش از اسلام - تفاوتی نمی گذارند. [24]
(ص 324)

در حالی که وهابیان خود را پیرو احمد بن حنبل می دانند، محمد بن عبدالوہاب علمای حنبلی را گرفتار شرک اکبر و ارتداد می خواند. ابن فیروز که خود عالمی حنبلی و مقلد ابن تیمیه و ابن قیم است، به سبب نپذیرفتن وهابیت، در نگاه محمد بن عبدالوہاب کافر و مرتد است. با این نگاه، تکلیف علمای مذاهب دیگر مشخص می شود. به عقیده ی وی، هر منطقه ای که دعوت وی را نپذیرد، بلاد کفر است؛ هر چند مردم آن مسلمان و به اسلام معتقد باشند. وی در بسیاری از موارد، مکه و مدینه را از بلاد کفر می شمارد.

وی تمامی مسلمانان نجد و حجاز از منکر معاد می داند و درباره ی مسلمانان مکه و مدینه معتقد است که آن چه مشرکان - مسلمانان - مکه و مدینه به آن اعتقاد دارند، همان چیزی است که پیامبر گرامی اسلام (صلی اله علیه و آله) برای مبارزه با آن مبعوث شد. پیروان محمد بن عبدالوہاب نیز نه تنها مسلمانان مکه و مدینه را کافر و قبر پرست می خوانند، بلکه کسی را که منکر کفر آن ها باشد نیز کافر می شمارند.

محمد بن عبدالوہاب، جدای از تکفیر مسلمانان حریمین شریفین، عامه ی مسلمانان شبه جزیره ی عرب را کافر و بدتر از یهود و نصاری می شمارد؛ در حالی که در میان (ص 325) اقوال علما، هیچ کس عموم مسلمانان را تکفیر نکرده است. او هم چنین قبایل و مناطق مهم شبه جزیره ی عرب، مانند قبیله ی عنزه، [25] الظفیر، [26] مردم عیینه - زادگاهش -، درعیه - محل تحصیلش - [27]، اهل وشم [28]، و اهل سدیر [29] را به شدت تکفیر می کند.

در دوران محمد بن عبدالوہاب، بسیاری از پیروان وی در این که چه گونه می توان اهل « لا اله الا الله » را تکفیر کرد، شک می کردند. به همین سبب، وی فتوایی را صادر کرد که اگر کسی در خصوص کفر مسلمانان مخالفش شک داشته باشد و برایش سخت باشد که آنان را تکفیر کند، کافر است. [30]

به سبب همین رویکرد، دو جلد نسبتاً بزرگ از کتاب « الدرر السنیه فی الاجوبه النجدیه» درباره ی جهاد است که تمام آن مربوط به جهاد با مسلمانان است و در آن، از جهاد با کفار اصلی،

مانند یهود و نصاری و بت پرستان، سخنی به میان نیامده است. او حتی برخی از علوم اسلامی را که در مشروعیت آن ها شکی نیست، کفر می داند. محمد بن عبدالوهاب در پاسخ به نامه ای که ابن عیسی برای او نوشته و گفته است که دیدگاه تو غیر از نظر فقهاست، با استناد به آیه ی شریفه ی « اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رَهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ » [31] می گوید: (ص 326) « پیامبر و بزرگان دین این آیه را به چیزی تفسیر کرده اند که شما آن را فقه می نامید و این چیزی است که خداوند آن را شرک خوانده است! ». [32] در تکفیر معین، وی کفر محی الدین عربی را از کفر فرعون شدیدتر می داند و حتی کسی را که در کفر وی شک کند نیز کافر می شمرد. [33]

وی هم چنین به تکفیر فخر رازی، صاحب « تفسیر کبیر » [34] می پردازد [35] و به این دلیل که فخر رازی کتابی در زمینه ی ستارگان و تأثیر آن ها بر کشت و زرع، و نقل اقوال برخی از ستاره شناسان دارد، او را به ستاره پرستی متهم می کند [36]؛ در حالی که چنین اتهامی به فخر رازی دور از انصاف است.

در این میان، تکلیف شیعیان نیز روشن است. هنگامی که وی به سادگی علمای حنبلی را تکفیر می کند، وضع شیعیان مشخص است. او نه تنها شیعیان را تکفیر می کند، بلکه معتقد است کسی هم که در کفر شیعیان شک کند، کافر است. [37] محمد بن عبدالوهاب نیز همانند ابن تیمیه، ناجوان مردانه نسبت هایی را به شیعه می دهد که جز توهم چیزی نیست. [38] (ص 327)

4. فتنه ی تکفیر، میراث محمد بن عبدالوهاب در طول تاریخ وهابیت، وهابیان هیچ گاه اندیشه و مرام خود را به وسیله دعوت پیش نبرده اند و همواره در سایر شمشیر و جنگ توانسته اند بر مسلمانان مستولی شوند. [39] پس از محمد بن عبدالوهاب نیز پیروان او به پی روی از رهبر خود، هم چنان بر کوره ی تکفیر دمیدند و با این ترفند، به کشتار مسلمانان پرداختند.

برخی از وهابیان به پی روی از رهبر خود، کوشیده اند خود را مخالف با اندیشه ی تکفیر معرفی کنند؛ اما هم چنان به شدت بذر تکفیر را در جهان اسلام پراکنده اند. برای نمونه، عبدالله بن عبدالرحمن اباطین (1194-1282ق) (1159-1224ش) که مفتی دیار نجد بود و به عنوان یکی از چهره های سرشناس وهابی شناخته می شود، عنوان نخستین باب از کتاب خود « تکفیر المعین » را م فی التحذیر من تکفیر المسلمین قرار می دهد و می گوید:

« مسأله ی تکفیر، از نخستین بدعت هایی بود که توسط خوارج در اسلام پدیدار شد ». [40] وی هم چنین می گید:

« اسلام از تکفر مسلمانان به شدت نهی کرده و آنان را شدیداً از آن برحذر داشته است. .. و هیچ انسانی امر نشده است که بر اساس باطن مردم حکم کند. .. و بدان ای برادر مسلمان که حکم اشتباه تو در تکفیر کافر، بهتر از حکم تو به تکفیر مسلمان است. » [41]

وی سپس کلامی از شوکانی نقل می کند که وی مسلمانان را به شدت از تکفیر دیگران نهی کرده است؛ به ویژه آن که عمل کفر آمیز بر اثر جهل و نادانی باشد. [42] (ص 328)

با این حال، ای گفته های معتدل نیز همانند نظریه ی ابن تیمیه و گفته های محمد بن عبدالوهاب، صرفاً در حد نظریه باقی می ماند و خود او حتی در همان کتابش به شدت مخالفان خود را تکفیر می کند. برای نمونه، از نگاه اباطین، بیش تر مسلمانان که به زیارت قبور می روند، مشرک و کافرند [43]. وی حتی جهل را مانع تکفیر نمی شمارد و می گوید:

« زیارت قبور از جمله موارد شرکی است که خداوند متعال آن را حرام کرده است. تمامی علما

این افراد را تکفیر کرده اند؛ و جهل - آن گونه که برخی از گمراهان می گویند که این افراد چون جاهل هستند، بنابراین معذورند - هرگز مانع تکفیر نیست. ...» [44]

سنت تکفیر در نسل محمد بن عبدالوهاب (آل شیخ) هم چنان پیش آمده است. نوه ی او همانند پدر بزرگ خود، مسلمانان عصر خود را به شرک و کفر متهم کرد و آنان را بدتر از مشرکان پیش از اسلام شمرد. او معتقد بود که مشرکان پیش از اسلام، معنای « لا اله الا الله » را بهتر از مسلمانان می فهمیدند. به عقیده ی وی، مسلمانان متأخر، به ویژه اهل علم که در برخی از احکام و علم کلام دارای درایت بودند، معنی توحید در عبادت را نفهمیدند و گرفتار شرک شدند و کتاب هایی را برای تشریح اعتقادشان تصنیف کردند و به همین دلیل، معروف منکر شد و منکر، معروف. [45] وی می گوید:

« این حال بش تر افراد این امت، بعد از سه قرن اولیه ی اسلام است. .. » [46]

نوادگان بعدی محمد بن عبدالوهاب نیز چنین ادعایی را بارها تکرار کرده اند:

« مشرکان این زمان، به خدا و توحید او از مشرکان پیش از اسلام جاهل ترند » [47] (ص 329) محد احمد باشمیل، از بزرگان وهابی، پا را فراتر نهاده و معتقد است که: « ابوجهل و ابولهب، توحیدی محکم تر و ایمانی خالص تر از مسلمانانی دارند که لا اله الا الله و محمد رسول الله می گویند » [48]

در این میان، سلاطین ال سعود ابزار اجرایی تکفیر بودند و برای رسیدن به اهداف سیاسی خود، از حربه ی تکفیر بهره های بسیاری بردند. هنگامی که ملک سعود بن عبدالعزیز [49] پس از سال ها جنگ و خون ریزی توانست بر مکه و مدینه مسلط شود، علمای حرمین را مجبور کرد توبه نامه ای بنویسند که در آن، مسلمانان این دو شهر مقدس رسماً تکفیر شدند:

« ما علمای مکه که امضایمان تحت این ورقه است، شهادت می دهیم دینی که شیخ محمد بن عبدالوهاب - رحمت الله علیه - به ان قیام کرده است و در راستای آن، امام مسلمین ملک مسعود عبدالعزیز مردم رابه توحید و نفی شرکی که در کتاب خدا آمده است، دعوت می کند، حق است و شک و شبهه ای در آن نیست و آن چه در مکه و مدینه و مصر و شام و دیگر بلاد پیش از این وجود داشته است، شرک بوده است. .. و این کفری است که موجب اباحه ی خون، مال و خلود درآتش می شود و کسی که در این دین وارد نشود و به آن عمل نکند و با موافقان آن دوست و با دشمنان آن دشمن نباشد، نزد ما کافر به خدا و روز قیامت است و بر امام مسلمین، سعود بن عبدالعزیز و مسلمانان دیگر واجب است که با وی جهاد و تقال کنند تا هنگامی که توبه کرده و بر اساس این دین عمل کند » [50] (ص 330) شبیه این اعتراف نامه، از علمای مدینه نیز گرفته شد. این در حالی است که مردم مکه و مدینه و در رأس آنان علمای این دو شهر، هرگز به اختیار خود به حکومت وهابیت تن ندادند و وهابیان و آل سعود به کمک لشکر جرار اخوان، پس از سال ها حمله و کشتارهای شدید در شهرهای طائف و مدینه توانستند بر این دو شهر مستولی شوند. در آن زمان، علمای شافعی، حنفی، مالکی و حنبلی، در مکه و مدینه حضور داشتند که مخالفت های آنان با حرکت انحرافی وهابیت، بر کسی پوشیده نیست. [51]

از سوی دیگر، چنان که در این اعتراف نامه مشاهده می شود، سخن از دین محمد بن عبدالوهاب است، نه احیای سنت پیامبر گرامی اسلام (صلی اله علیه و آله) گویی محمد بن عبدالوهاب پیامبری است که دین جدیدی را برای مردم آورده و مردم باید به آن گردن نهند و یا دست کم تا دوران محمد بن عبدالوهاب، دین پیامبر کلاً از میان رفته بود و محمد بن عبدالوهاب بوده است که بار دیگر دین را آورده است! !

در قرون بعد نیز در میان فتاوی وهابیان، ردپای تکفیر بسیار دیده می شود. آنان حتی وهابیانی

را که مسلمانان شهر های غیر وهابی را دوست دارند، کافر می شمارند [52]. در نگاه آنان، ابن عربی و ابن فارض، کافرترین مردم روی زمین اند [53]؛ نه تنها دولت عثمانی کافر است، بلکه کسی هم که آن را تکفیر نکند کافر است؛ [54] کسی که دعوت وهابیان را بپذیرد، اما اعتقاد داشته باشد اجدادش بر دین محمد بن عبدالوهاب نبوده اند، مسلمان از دنیا رفته اند، کافر است و باید توبه داده شود؛ و اگر هم توبه نکرد، باید گردنش زده (ص 331) شود [55]. کسی که پیش از پذیرش دعوت وهابی، حج به جا آورده است، باید دوباره حج به جای آورد؛ زیرا از شروط صحت حج، اسلام است که وی نداشته است [56]. در دیدگاه وهابیان، اشاعره کافرند و معنی شهادتین را نمی دانند [57]؛ هرگونه ارتباط با کفار و مشرکان مانند یهود و نصاری، از قبیل استخدام آن ها، معاملات تجاری با آنان، و لباس پوشیدن مانند ایشان موجب کفر است و حتی مسافرت به سرزمین های آن ها باعث کفر می شود [58]؛ این در حالی است که اگر شخصیت های انگلیسی مانند کلنل ویلیام شکسپیر، سنت جون فیلیپی و مستشاران انگلیسی و آمریکایی را از مکتب وهابیت حذف کنیم، نامی از وهابیت باقی نمی ماند. [59] از آن جا که دمیدن بر کوره ی تکفیر، ابعاد آن را گسترده تر می کند، در بسیاری از مقاطع تاریخی، آتش تکفیر دامن خود وهابیان را نیز گرفته است و گروهی از وهابیان، گروهی دیگر را به کفر متهم کرده اند. « اخوان التوحید » که رهبری آن را فیصل الدویش و سلطان بن بجاد بر عهده داشتند، یکی از این نمونه هاست. بی تردید، وهابیان در سایه ی قساوت و کشتارهای گسترده ی حرکت اخوان توانستند بر عربستان حاکم شوند. اعراب اخوانی وفادارترین افراد به اندیشه های محمد بن عبدالوهاب بودند؛ اما همین که آنان مکه را تصرف کردند و به انحرافات عبدالعزیز از عقاید وهابیت اعتراض کردند، توسط علمای وابسته به آل سعود تکفیر شدند: (ص 331) « در کفر و ارتداد این افراد - اخوان - شکی نیست. ... و از بزرگترین دلایل ارتداد آن ها، سرپیچی از فرامین عبدالعزیز است. .. ». [60] پس از این فتوا، عبدالعزیز به قلع و قمع گروه اخوان التوحید پرداخت و خود، فیصل الدویش را به شدیدترین وضع کشت. [61]

[1]. « » 51. [2]. « » : « » [3]. [4].9. [5].
[6]. [7]. () « » 145 [8]. () « » 3 [9]. 19 [10]. 21 [11]. « » 22 [11]. « » (14).
) (3/) « » . :
([12]. [13]. « » (103/) [14]. : « » « » () « » .. () « » 146 [146 1] « » () « » () « » : « » (118 2). « » « » 24 [15]. « » (44). « » : « » (86).
[16]. « » [17]. 15 « » « » [18]. 20 [19].
« » : « » (51 « ») . [20]. (52).
) 53 [21]. « » 8 206 [22]. : « » () « » « » (99 « ») .
(« » 106 101 7 « ») [23]. « »)
(« » (13 1) [24]. « » 57 1 51 10 « » [25]. 113 .
[26]. [27]. [28]. 57 8 [29]. 77 2 [30]. [31]. 140 139 10 [32]. « » [] .
« » [33]. 59 2 « » [34]. 25 10 « » « » [35]. « » « » « » [36]. 374 373 72 10 « » [37]. 355 .
[38]. 369 « » [39]. « » « » (« ») [40]. 16 1 « » [41]. 13 [42]. 14 [43]. 19 18 « » « » (549 4 « ») [44]. 33 [45]. « »
« » [46]. 36 [47]. 70 [48]. « » [49]. 12 « » [50]. « » 1
[51]. 314 [52]. « » 8 121 [53]. 366 [54]. 10 429 [55]. 143 .

[56]. [57]. 138. [58]. 364 362 324 320 312 1. [59]. 491 482 476 471 15. [60]. [61]. (« » 9 209) . [62]. 17 1 .